

The Genetic Guardianship of the Soul over the Body in the Light of Reason and Faith

✉ **Yasir Husainpoor**  / An assistant professor of Islamic studies group, Islamic Azad university, Mashhad
0945385439@iau.ir

Ahmad Saeidi / An associate professor of mysticism group, Imam Khomeini Center of Education and Research
saeidi@iki.ac.ir

Murteza Rezaei / An associate professor of philosophy group, Imam Khomeini Center of Education and Research
Received: 2024/11/25 - Accepted: 2025/05/03
m.rezaei@iki.ac.ir

Abstract

The genetic guardianship (Wilayah al-Takwini), a form of true dominion and ownership, inherently belongs to God. However, in line with God's guardianship and as its consequence and through divine will and permission, some creatures possess genetic guardianship and dominion to varying degrees. Employing a descriptive, analytical, and comparative method, this paper examines the genetic relationship between the soul and the body from the perspective of reason and faith (naql). It demonstrates, firstly, that according to verses, traditions, and the views of philosophers, genetic guardianship has multiple degrees and levels, and its scope varies according to the ontic rank of each creature. Secondly, one of the lower levels of genetic guardianship, as a gift from the Divine Presence, is the genetic dominion of the soul over the body. Unlike the higher levels of guardianship, this level is not exclusive to a specific person or group, or even humans, but exists to some extent in animals as well. Thirdly, God Almighty has placed this capacity within the human soul, enabling it, through intensifying substantial motion, to increase its gifted genetic guardianship and attain its higher levels. Likewise, it is possible for humans, through their own misuse of free will, to reduce or annihilate the soul's genetic guardianship over the body, thereby weakening or completely severing their connection with the material world.

Keywords: genetic guardianship (wilayah al-takwini), soul, body, reason and faith (naql), ontic dominion.

نوع مقاله: پژوهشی

ولایت تکوینی روح بر بدن از منظر عقل و نقل

0945385439@iaui.ir

saeidi@iki.ac.ir

m.rezaei@iki.ac.ir

ک. یاسر حسین پور  / استادیار گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

احمد سعیدی / دانشیار گروه عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

مرتضی رضائی / دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۵ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۳

چکیده

ولایت تکوینی که نوعی مالکیت و تسلط حقیقی است، بالذات از آن خداوند است؛ اما برخی مخلوقات نیز به اراده و اذن الهی، در امتداد ولایت خداوند و به تبع آن، کموبیش از ولایت و مالکیت تکوینی برخوردارند. این نوشتار با روش توصیفی، تحلیلی و تطبیقی، رابطه تکوینی روح و بدن از منظر عقل و نقل را بررسی کرده و نشان داده است که اولاً، از دیدگاه آیات و روایات و نیز حکما، ولایت تکوینی درجات و مراتب متعددی دارد و گستره آن متناسب با مرتبه وجودی هر مخلوق، متفاوت است. ثانیاً، یکی از مراتب نازل ولایت تکوینی، که موهبتی از جانب حق سبحانه به‌شمار می‌رود، سلطه تکوینی روح بر بدن است. این مرتبه بر خلاف مراتب عالی ولایت، مختص شخص یا گروه خاصی یا حتی انسان‌ها نیست، بلکه در حیوانات نیز کموبیش وجود دارد. ثالثاً، خداوند سبحان این قابلیت را در روح انسان قرار داده است تا با حرکت جوهری اشتدادی، ولایت تکوینی موهبتی خود را افزایش دهد و مراتب عالی‌تر آن را کسب کند. همچنین این امکان در انسان وجود دارد که با سوء اختیار خود، ولایت تکوینی روح بر بدن را کاهش دهد یا نابود سازد و ارتباط خود با عالم ماده را تضعیف یا به کلی قطع کند.

کلیدواژه‌ها: ولایت تکوینی، روح، بدن، عقل و نقل، مالکیت تکوینی.

اصطلاح «ولایت تکوینی» نسبتاً نوظهور است، اما اعتقاد به مفاد آن - به معنای امکان تصرف در عالم - از دیرباز در میان عالمان مسلمان مطرح و مورد وفاق بوده است (دورانت، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۲۹). مالکیت، سلطنت و ولایت تکوینی حق سبحانه نسبت به عالم، هیچ گاه محل اختلاف میان مسلمانان نبوده است. ولایت تکوینی نبی مکرم ﷺ بر عالم نیز از سوی اکثر قریب به اتفاق اهل اسلام تصدیق شده است. ولایت اولیای الهی بر عالم نیز از منظر بسیاری از شیعیان، یقینی تلقی می شود؛ چنان که مرحوم کلینی (۳۲۹ق) در کتاب شریف کافی، به وفور از قدرت های خارق العاده، کرامات و امتیازات ویژه اولیای الهی سخن گفته است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۳۰).

باین حال، شاید بتوان گفت: اولین بار حکیم ترمذی (م ۲۷۹ق) در کتاب ختم الاولیاء (بی آنکه اصطلاح خاصی برای آن به کار ببرد)، به مفاد ولایت تکوینی اولیای الهی تصریح کرده است (ترمذی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۳۲). اما به نظر می رسد اصطلاح «ولایت تکوینی» نخستین بار توسط سید صالح موسوی خلخالی (م ۱۳۰۶ق) درباره ائمه اطهار ﷺ به کار رفته است (موسوی خلخالی، ۱۳۲۲، ص ۳۵۸) و پس از ایشان، به صورت گسترده و در زمینه های گوناگون از این اصطلاح استفاده شده است.

۱. تبیین مفاهیم

۱-۱. ولایت

«ولایت» از الفاظ پر کاربرد در قرآن و روایات است و معانی فراوانی دارد؛ اما می توان معنای «قرب و نزدیکی» دو چیز و تأثیر هریک در دیگری را به عنوان معنای جوهری و جامع در میان تمام معانی لغوی آن، یا دست کم به عنوان لازمه معنای جوهری آنها برشمرد (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۶، ص ۱۴۱؛ زبیدی، بی تا، ج ۴۰، ص ۲۴۱).

واژه «ولایت» در اصطلاح نیز به معنای نوعی قربت است که منجر به تصرف و تدبیر در امور غیر می شود (آملی، ۱۳۵۲، ص ۱۶۸؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۵؛ مطهری، بی تا، ج ۳، ص ۲۵۵؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۳؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۲).

۱-۲. تکوین

واژه «تکوین» برگرفته از «کون» به معنای «احداث» و به وجود آوردن است (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۵، ص ۱۴۸). در اصطلاح «ولایت تکوینی»، واژه «تکوینی»، یا به معنای لغوی «تکوین» یعنی «ایجاد کردن» و «هستی بخشی» است، یا مانند اصطلاح «عالم تکوین»، خود «وجود» عینی و «کون» خارجی مراد است، نه صرفاً «ایجاد کردن» و «هستی بخشی».

باین حال، چون واژه «تکوینی» غالباً در برابر واژه هایی همچون «تشریعی»، «قراردادی» و «اعتباری» به کار می رود، می توان گفت: «تکوینی» در عین دلالت بر «هستی» و «هستی بخشی»، متضمن - یا دست کم مستلزم - معنای «حقیقی» و «عینی» نیز هست؛ یعنی امری غیراعتباری و غیرقراردادی.

۲. ولایت تکوینی

منظور از ولایت تکوینی، قدرت فرمانروایی بر موجودات و اشیای خارجی است؛ قدرتی که منجر به تسخیر موجودات و تصرف عینی در عالم و دخالت در اموری (همچون احیا، اماتنه و رزق و ایجاد اشیا) می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۳).

۱-۲. مراتب ولایت تکوینی

در ولایت تکوینی، ولایت‌پذیر به‌گونه‌ای در تسخیر ولی قرار دارد که برخلاف خواسته او نمی‌تواند چیزی بخواهد یا کاری انجام دهد. به عبارت دیگر، ولی نه تنها بر افعال، بلکه بر اراده ولایت‌پذیر نیز سلطه و قدرت تصرف دارد. تصرف انسان در اشیای پیرامونی به واسطه بدن خود، نوعی ولایت تکوینی به شمار می‌رود؛ اما مرتبه برتر از این ولایت آن است که به اذن الهی، اشیا همانند اعضای بدن از انسان پیروی کنند؛ یعنی تابع اراده انسان باشند، نه صرفاً تابع حرکات بدنی یا گفتار او؛ چنان که همه عالم به همین صورت تابع اراده خداوند است.

در حقیقت، «ولی» اسمی از اسماء الهی است و ولایت منحصر در ذات اوست: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره: ۲۵۷). با این حال، ولایت به حسب اراده الهی و در طول اراده او، کم‌وبیش به بندگان خدا - یعنی به روح انسانی ایشان - نیز اعطا شده است (سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۲۶؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶ ص ۱۳؛ صافی گلپایگانی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۱). ابن عربی در این باره می‌گوید: «الْوَلِيُّ اسْمٌ بَاقٍ لِلَّهِ تَعَالَى، فَهُوَ لِعَبِيدِهِ تَخَلُّقًا وَ تَحَقُّقًا وَ تَلَقُّا» (ابن عربی، ۱۹۴۶، ج ۱، ص ۱۳۶)؛ یعنی: «ولی» اسمی ماندگار برای خداوند است و اطلاق این اسم بر بندگان او از حیث تَخَلُّق (به اخلاق الهی که فنای در افعال و صفات است)، تحقق (به ذات الهی که ولی است)، و تعلق (اعیان ثابته آنان به صفت ولایت و طلب آنان از خداوند به حسب استعدادشان، یا تعلق ایشان به بقای پس از فنا، یا آن گونه تعلقی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و ارواحنا معلقة بعز قدسک») است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۴۳).

ولایتی که از سوی خداوند به انسان‌ها اعطا می‌شود، دارای درجات متفاوتی است. اعطای درجات عالی ولایت به برخی انسان‌ها نشان‌دهنده ظرفیت فوق‌العاده حقیقت انسان در مسیر رشد و تعالی است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۱، ص ۵). از همین رو می‌توان گفت: به لحاظ مصداقی، خداوند بیشترین ولایت تکوینی و تسلط حقیقی را به اهل بیت علیهم السلام اعطا کرده است. سایر اولیای الهی نیز بسته به مقام و منزلت الهی خود، از ولایت اصیل الهی یا ولایت تبعی اهل بیت علیهم السلام بهره‌مندند. این ولایت در مراتب پایین‌تر، به انسان‌های عادی نیز کم‌وبیش اعطا شده است، به گونه‌ای که آنان به برکت اهل بیت علیهم السلام، نوعی ولایت تکوینی و غیر اعتباری بر بدن خود (بی‌واسطه) و بر اشیای بیرونی (باواسطه) دارند. درواقع گستره و میزان ولایت هر فرد، نخست تابع اندازه سعه وجودی اوست، و سپس تابع میزان قابلیت موجودی است که تحت ولایت و تسخیر قرار گرفته است.

۲-۲. ولایت تکوینی روح بر بدن

هر انسانی کم‌وبیش مرتبه‌ای از ولایت تکوینی را داراست. به عبارت دیگر، تصور انسانی که در دنیا متولد شود، اما بدن

نداشته باشد، یا بدن داشته باشد، ولی هیچ گونه دخل و تصرف و تسلطی بر آن نداشته باشد، بی معناست. اساساً انسانی که هیچ نوع تسلطی بر اعضا و جوارح خود ندارد، در دنیا حضور بالفعل ندارد.

بنابراین، می توان گفت: کمترین مرتبه از ولایت تکوینی روح هر انسان، ولایت او بر اعضا و جوارح خویش است. به تعبیر دیگر، ولایت تکوینی روح بر بدن، آغازین مرحله ولایت روح به شمار می آید (موسوی خمینی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۲؛ مؤمن قمی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۶۳؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۹، ص ۱۱۸).

این ولایت روح حاکی از نوعی مالکیت حقیقی و غیراعتباری روح نسبت به بدن است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۱) که برخی نیز آن را فرع بر «حس مالکیت بدن» دانسته اند (وینیمون، ۱۳۹۳، ص ۶۳-۷۲).

ولایت تکوینی روح بر بدن، نه تنها در میان انسان ها متفاوت است و درجات تشکیکی دارد، بلکه در یک انسان نیز می تواند شدت و ضعف پیدا کند. به عبارت دقیق تر، ولایت روح بر بدن، هم دارای شدت و ضعف وجودی (درجات تشکیکی) است و هم قابلیت اشتداد وجودی (یعنی تغییر درجه وجود) دارد.

روح با اشتداد وجودی، می تواند به مرحله ای برسد که افزون بر تسلط بر قوای مجرد خود (مانند قوه خیال) و قوای مادی خود (مانند دستگاه گوارش)، در عالم خارج از بدن نیز با واسطه بدن یا حتی بدون آن، تصرف کند.

شهید مطهری در این باره می نویسد:

اولین درجه تسلطی... که انسان... پیدا می کند... تسلط بر خود است؛... به معنای تسلط انسان بر شهوات خودش؛... تسلط انسان بر اعضا و جوارح خودش، تسلط انسان بر چشم و زبان و گوش و دست و پای خودش و بر سراسر وجود خودش. [به عبارت دیگر؛ اولین مرحله خداوندکاری و قدرت و تسلط... تسلط بر قوا، غرایز، شهوات و تمایلات نفسانی... و تسلط بر اعضای خود ماست؛ خودمان بر خودمان مسلط شویم....

از این مرحله که بگذریم، یک مرحله بالاتر و عالی تری است، و آن تسلط بر اندیشه و قوه خیال است... مرحله ای بالاتر هم هست... [هر] این مرحله... در عین اینکه بدن انسان نیازمند به روح است، روحش از بدنش بی نیاز می شود....

[انسان در مرحله بعد] می رسد به جایی که هر تصرفی که بخواهد، در بدن خودش می کند... [و نهایتاً قادر می شود] در دنیای بیرون خودش هم تصرف کند (مطهری، بی تا، ج ۲۳، ص ۴۸۷؛ نیز ر.ک. صالح، ۱۳۹۷، ص ۵۰؛ رضائی بیرجندی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۴).

۲-۱-۲. انواع ولایت تکوینی روح بر بدن بر حسب آثار و اعمال

برخی از اندیشمندان با توجه به آثار، زمینه های پیدایش و نحوه اعمال ولایت، انواعی برای آن ذکر کرده اند که برخی از آنها عبارتند از: ولایت نصرت، ولایت محبت و ولایت حکومت.

در «ولایت نصرت»، ولی یاور و کمک حال ولایت پذیر است.

در «ولایت محبت»، ولی محبوب است و ولایت پذیر مجذوب؛ مجذوبی که نمی تواند خود را از دوست داشتن ولی و کرنش در برابر او باز دارد.

در «ولایت حکومت»، ولی بدون توجه به خواست باطنی و ولایت‌پذیر، اعمال ولایت می‌کند، به گونه‌ای که اگر ولایت‌پذیر به اختیار خود و با طوع و رغبت، اطاعت نکند، او را به زور و زنجیر تحت حکومت و ولایت و سلطه خود درمی‌آورد. علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید:

و بالجملة الولاية نوع اقتراب من الشيء يوجب ارتفاع الموانع و الحجب بينهما من حيث ما اقتراب منه لأجله؛ فإن كان من جهة التقوي و الانتصار فالولي هو الناصر الذي لا يمنعه عن نصرته من اقتراب منه شيء؛ وإن كان من جهة الإلتيام في المعاشرة و المحبة التي هي الإنجذاب الروحي، فالولي هو المحبوب الذي لا يملك الإنسان نفسه دون أن يتفعل عن إرادته و يعطيه فيما يهواه؛ و... إن كان من جهة الطاعة، فالولي هو الذي يحكم في أمره بما يشاء (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۶۸).

یعنی: به‌طور کلی، ولایت نوعی نزدیکی به چیزی است که موجب از بین رفتن موانع و حجاب‌ها میان آن دو می‌شود، به نسبت آنچه به‌خاطر آن نزدیک شده است. اگر این نزدیکی از جنبه تقوا و یاری‌رسانی باشد، ولی همان یاور است که هیچ چیز او را از یاری کسی که به او نزدیک شده است، باز نمی‌دارد؛ و اگر از جنبه الفت در معاشرت و محبت - که همان انجذاب روحی است - باشد، ولی همان محبوب است که انسان نمی‌تواند در برابر او مقاومت کند و ناخواسته تحت تأثیر قرار می‌گیرد و هرچه را او بخواهد به او می‌دهد؛ و اگر از جنبه اطاعت باشد، ولی کسی است که در امر خود هر گونه بخواهد حکم می‌کند.

عبدالوهاب شعرانی نیز در این زمینه می‌نویسد:

قال أحد العارفين: [للولاية ثلاثة أقسام:] ولاية الرحمة للعوام، و ولاية النصرة للخواص، و ولاية المحبة للخواص الخاص، فولاية الرحمة للعوام في الحياة الدنيا يوفقهم لإقامة الشريعة و في الآخرة يجازيهم بالجنة؛ و بولاية النصرة للخواص في الحياة الدنيا يسلطهم على أعدى عدوهم، و هو أنفسهم الأمارة بالسوء؛... و بولاية المحبة للخواص الخاص، في الحياة الدنيا يفتح عليهم أبواب المشاهدات و المكاشفات، و في الآخرة يجعلهم من أهل القربات و المعاینات (شعرانی، ۱۴۲۵ق، ص ۱۱۷)؛

یعنی: یکی از عارفان گفته است [که ولایت سه قسم دارد]: ولایت رحمت برای عوام؛ ولایت نصرت برای خواص؛ و ولایت محبت برای خواص خواص. [خداوند] با ولایت رحمت، عوام را در دنیا به انجام شریعت موفق می‌دارد و در آخرت با بهشت پاداش می‌دهد؛ با ولایت نصرت، خواص را در دنیا بر دشمن‌ترین دشمن‌شان (یعنی نفس اماره) مسلط می‌سازد؛ و با ولایت محبت، خواص خواص را در دنیا به مشاهدات و مکاشفات می‌رساند و در آخرت آنان را از اهل قرب و معاینات (یعنی مشاهدۀ جمال الهی) قرار می‌دهد.

به نظر می‌رسد که ولایت روح، نوعی ولایت جامع است و هر سه نوع ولایت مزبور در ولایت روح بر بدن حضور دارند: **الف) ولایت نصرت:** روح بدن را یاری می‌رساند؛ همچنان که بدن نیز در اموری که جز با ابزار جسمانی ممکن نیست، روح را یاری می‌کند. روشن است که بدن در نصرت روح توان محدودی دارد، و بدن آرمانی، بدنی است که

بتواند حداکثر کمک را به روح برساند و به اصطلاح شریعت، «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ» باشد. از این رو سلامت و نشاط بدن اهمیت فراوان دارد.

برای مثال، روح در ادراک، به بدن و اندام‌های حسی آن (مانند چشم و گوش) نیازمند است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۸۰). در مقابل، روح نیز بدن را یاری می‌رساند؛ چنان که در صورت بی‌توجهی و عدم یاری او، بدن فاسد می‌شود و از ادامه حیات بازمی‌ماند. برخلاف آنچه پنداشته می‌شود، روح حامل بدن است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۴۷) و فاعلیت طبیعی افعال انسانی مستقیماً توسط روح صورت می‌پذیرد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۷۶)؛ حتی درمان بدن جز با اراده و یاری روح ممکن نیست.

«هی ایضا التي تغذیه و تنمیه و تکمله شخصاً بالتغذیه و نوعاً بالتولید و تحفظ صحتہ علیہ و تدفع مرضه عنه و ترده علی مزاجه الصحیح الذی کان به صلاحه إذا فسد و تدیمه علی النظام الذی ینبغی فلا یستولی علیہ المغيرات الخارجیة ما دامت النفس موجودة فیہ» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۵۱).

یعنی: نفس بدن را تغذیه می‌کند و پرورش می‌دهد، شخص را از طریق تغذیه و نوع را از طریق تولیدمثل به کمال می‌رساند، سلامتی او را حفظ می‌کند، بیماری را از او دفع می‌نماید، و اگر فاسد شود، او را به مزاج صحیحی که موجب صلاح وی باشد بازمی‌گرداند و بر نظام شایسته‌اش پایدار نگه می‌دارد؛ به گونه‌ای که تا وقتی نفس در بدن موجود است، عوامل تغییردهنده خارجی بر آن غلبه نمی‌کنند.

ب) ولایت محبت: محبت نیز با شدت زیاد میان روح و بدن جاری است. روح، همچون مادری که از تألم فرزند بی‌تاب می‌شود، از آسیب دیدن بدن منفعل می‌گردد. بدن نیز متقابلاً همین احساس را نسبت به روح دارد، به گونه‌ای که آسیب‌های روحی موجب صدمه به بدن می‌شود.

«علت الفت نفس با بدن کسب کمالات علمی و عملی است از جهت واسطه قراردادن بدن جهت استکمال... و همان افتقار نفس به بدن برای خروج از قوه به فعلیت و اظهار استعداد و ابراز کمالات علت و سبب تعلق است» (اشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۷).

ج) ولایت حکومت: روح بر بدن سلطه دارد و حاکم بر آن به‌شمار می‌رود (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۴۶۸؛ ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۲۹).

۲-۲-۲. انواع ولایت تکوینی روح بر بدن بر حسب موهبتی یا اکتسابی بودن

ولایت را از یک منظر می‌توان به دو قسم «ولایت ذاتی مستقل» و «ولایت افاضی غیری» تقسیم کرد. با توجه به اینکه «ولی» به تعبیر عرفا، از اسمای الهی است (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۰۳) و به تعبیر فلاسفه، از صفات فعلی خداوند به‌شمار می‌رود، ولایت اولاً و بالذات، از آن خداوند است و مخلوقات، هر یک به اندازه سعه وجودی خویش و ثانیاً و بالعرض (یا بالتبع)، متصف به ولایت می‌شوند (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۶).

بنابراین، «ولایت ذاتی مستقل» منحصر در خداوند است؛ به این معنا که خداوند هیمنه و تسلط کامل بر تمام عالم دارد و ولی مطلق و قیوم علی‌الاطلاق است، و ولایت هیچ‌کس در عرض ولایت او نیست.

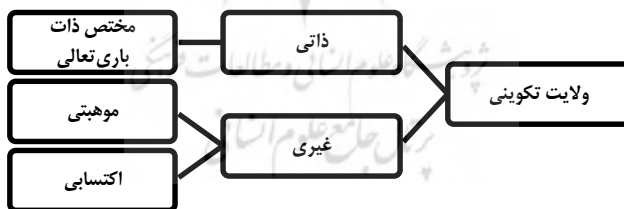
طبعاً عالی‌ترین مراتب «ولایت افاضی غیری» (یعنی ولایتی که فیض الهی و عطای ربانی است) در درجه اول برای اهل بیت علیهم‌السلام و در درجات بعدی برای اولیا و مؤمنان است و سایر موجودات نیز به اندازه سعه وجودی خود، از درجات نازل ولایت بهره‌مند می‌شوند (خیزاب، ۱۳۹۲، ص ۲۶-۲۷؛ صالح، ۱۳۹۷، ص ۴۵-۴۶)؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (اسراء: ۲۰).

باین‌حال، گاهی خود ولایت افاضی غیری نیز به دو قسم فرعی‌تر تقسیم می‌شود: «ولایت موهبتی» و «ولایت اکتسابی». برای هر دو نوع ولایت، درجات و مراتب فراوانی قابل تصور است.

سطحی از تسلط روح بر بدن را می‌توان «ولایت غیری موهبتی عام» شمرد؛ چنان‌که سطحی از ولایتی را که خداوند به مجذوبان عنایت می‌کند، می‌توان «ولایت غیری موهبتی خاص» دانست.

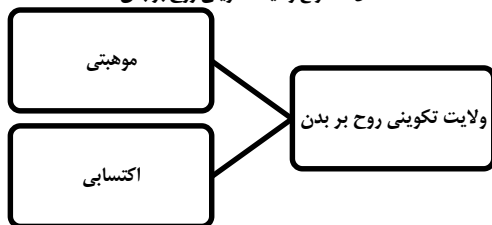
همچنین آنچه را خداوند به سالکان طریق و مجاهدان راه خود عنایت می‌کند، می‌توان «ولایت اکتسابی» نامید. عبدالوهاب شعرانی در این‌باره می‌نویسد: «و الولاية تنقسم إلى ولاية صغرى، و ينالها أصحاب الترقى؛ و الأخرى ولاية كبرى، و ينالها أصحاب الجذب» (شعرانی، ۱۴۲۵ق، ص ۱۱۷). یعنی: ولایت به دو قسم تقسیم می‌شود: ولایت صغرا که نصیب اهل ترقی است، و ولایت کبرا که نصیب اهل جذب است.

شکل ۱: انواع ولایت تکوینی



تسلطی که ورزش‌کاران و مرتاضان و امثال ایشان از طریق تمرین و ریاضت به دست می‌آورند از اقسام «ولایت تکوینی اکتسابی» است. بنابراین در مجموع، می‌توان همه مراتب ولایت تکوینی روح بر بدن را به دو قسم «موهبتی» (وهبی) و «اکتسابی» (کسبی) تقسیم کرد. البته باید توجه داشت که همه امور اکتسابی نیز نوعی عطا و موهبت از جانب خداوند به‌شمار می‌روند، ولی گاهی به عللی خداوند برخی عطایای خود را قبل از افعال اختیاری بنده، به او عنایت می‌کند و اندیشمندان برای روشن شدن تفاوت این قسم از موهبت‌های پیش از فعل، با عطایا و موهبت‌هایی که خداوند بعد از افعال اختیاری به عبد خود عنایت می‌کند، آنها را «موهبت» خوانده‌اند.

شکل ۲: انواع ولایت تکوینی روح بر بدن



۳. دیدگاه فلاسفه مسلمان در زمینه ولایت تکوینی روح بر بدن

بحث از ساخت‌های وجودی انسان، پیشینه‌ای دیرینه در تاریخ فلسفه دارد. از آغاز شکل‌گیری فلسفه اسلامی نیز این مسئله کم‌وبیش مطرح بوده و بیشتر فلاسفه مسلمان برای انسان دو ساخت یا دو بُعد اثبات کرده‌اند: یکی مادی و دیگری فرامادی.

از منظر ایشان، انسان نه مادی محض است - آن‌گونه که ماده‌گرایان، برخی فیزیکیالیست‌ها، و برخی متکلمان می‌پندارند - و نه مجرد محض، آن‌گونه که برخی ایدئالیست‌ها مدعی‌اند، بلکه موجودی است مرکب از امری مادی و زمانمند، و امری فرامادی و ثابت.

گرچه میان فلاسفه مسلمان درباره هویت نفس و رابطه آن با بدن اختلافاتی وجود دارد، اما تقریباً همه آنان در این نکته اتفاق نظر دارند که روح نوعی ولایت، حکومت، و سلطه تکوینی و غیرقراردادی نسبت به بدن دارد. حتی بر مبنای نظریه صدرالمتهالین که روح و بدن را نه دو موجود جداگانه، بلکه دو مرتبه از یک وجود واحد می‌داند، نیز تسلط و برتری بعد روحانی بر بعد مادی پذیرفته شده است.

۱-۳. دیدگاه صدرالمتهالین

صدرالمتهالین بر این باور است که انسان نه تک‌ساختی است و نه مرکب از دو جوهر مستقل - یکی مادی محض و دیگری مجرد محض. از نظر ایشان، انسان یک جوهر واحد سیال است که در مقاطع مختلف از سیلان وجودی خود، گاه تک‌ساختی و گاه دارای دو یا سه مرتبه وجودی است.

به عبارت دیگر، صدرالمتهالین معتقد است: سایر فلاسفه جوهر انسان را ثابت در نظر گرفته‌اند؛ برخی آن را مادی، برخی مجرد، و برخی ترکیبی از دو یا سه جوهر مستقل مادی و مجرد دانسته‌اند. این در حالی است که باید انسان را در موطن دنیا، جوهری گسترده در بستر زمان دانست که هر مقطع از آن، حکمی جداگانه دارد.

انسان گسترده در زمان، موجودی است که اگر به ابتدای وجود گسترده او - یعنی زمان حدوث و ظهورش در عالم ماده - نظر کنیم، جوهری مادی محض است که به‌سوی تجرد حرکت می‌کند. اگر به مقطع میانی او در دنیا نظر کنیم، جوهری دو یا سه مرتبه‌ای است که در عین دارا بودن نوعی بساطت، مادی - مجرد است. پس از پایان حرکت انسان در دنیا نیز او به موجودی مجرد محض با یک یا دو مرتبه مجرد تبدیل می‌شود.

علاوه بر این، ترکیب حقیقت انسان از ابعاد مادی و مجرد در بخشی از حیات دنیوی، ترکیبی اتحادی است، نه انضمامی؛ یعنی انسان متشکل از دو جوهر مستقل نیست که به‌صورت قراردادی و اعتباری در کنار هم قرار گرفته باشند، بلکه جوهری دو یا سه مرتبه‌ای است که در عین برخورداری از نوعی بساطت، نوعی کثرت نیز دارد. این ذهن انسان است که در تحلیل‌های خود، انسان را به دو هویت ممتاز و مستقل «مادی» و «مجرد» تقسیم می‌کند، درحالی‌که در خارج، انسان نه مادی است و نه مجرد، بلکه مادی - مجرد است.

از این منظر، ولایت تکوینی روح بر بدن با یگانه‌انگاری محض حقیقت انسان ناسازگار نیست و بر خلاف تصور اولیه، این ولایت مستلزم پذیرش دوگانه‌انگاری به‌معنای مشائی یا دکارتی نیست، بلکه با دیدگاه صدرالمتألهین که روح و بدن را مراتبی از یک وجود یگانه می‌داند، کاملاً قابل طرح و پذیرش است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۷۸؛ ج ۹، ص ۱۹۹۴؛ ۱۳۷۵؛ ۱۴۲؛ ۱۳۶۳، ص ۳۹؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۶۹؛ عبودیت، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۳۰۲). درواقع بسیاری از قائلان به ولایت تکوینی روح بر بدن، نظریه صدرالمتألهین در باب «وحدت روح و بدن» را نیز پذیرفته‌اند و بدن را صرفاً مرتبه نازل روح می‌دانند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۲۲۱؛ ج ۹، ص ۵۶؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۲، ص ۳۹۷-۴۰۱؛ عبودیت، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۱۷؛ فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۹۱؛ سعیدی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۰-۱۳۶). از سوی دیگر، صدرالمتألهین، همانند شیخ اشراق، معتقد است: هرچه روح تجرد بیشتری داشته باشد، قوت و تأثیر بیشتری نیز خواهد داشت (صدرالمتألهین، ۱۳۷۵، ص ۱۳۷؛ ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۳۵).

او با دیدگاه خاصی که درباره رابطه نفس و بدن دارد، نفس را حاکمی قدرتمند می‌داند که می‌تواند در غیر خود تصرفاتی داشته باشد. به عقیده او، تصرف‌های روح اغلب در مملکت بدن رخ می‌دهد؛ اما همین نفس محصور در بدن می‌تواند با ازدیاد تجرد و حرکت از ماده به سوی عوالم بالاتر، بر وسعت سلطنت خود بیفزاید و افزون بر بدن، عالم را نیز مسخر خود گرداند.

ایشان می‌نویسد:

ان النفس من سنخ الملكوت... و أول أثر من آثاره يظهر في مملكته الخاصة و هي بدنه. فإن القوي كلها مسخرة تحت يده و تصرفه و هذه الحالة تجدها كل نفس في ذاتها وجدانا ضروريا حيث خلقت قوي البدن مجبولة على طاعتها، مقلوبة علي خدمتها، لا تستطيع لها خلافا و لا عليها تمردا... و أما تأثيرها و سلطتها علي مملكة الأعضاء، فإذا أمرت العين للإنتحاح انفتحت، و إذا أمرت اليد للإقباض انقبضت حتي قبضت، فإذا أمرت الرجل للحركة تحركت (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۴۶۸).

یعنی: نفس از سنخ ملکوت است... و نخستین اثر آن در قلمرو ویژه‌اش، یعنی بدن، ظاهر می‌شود؛ زیرا تمام قوا تحت فرمان و تصرف آن هستند. این حالت را هر نفسی در ذات خود به‌صورت وجدانی و ضروری می‌یابد؛ زیرا قوای بدن چنان آفریده شده‌اند که به لحاظ جبلت و سرشت، مطیع نفس‌اند و فطرت آنها بر خدمت نفس قرار گرفته است و توان مخالفت

یا طغیان بر ضد آن را ندارند... اما تأثیر و سلطه نفس بر قلمرو اعضا چنان است که اگر به چشم فرمان گشودن دهد، گشوده می‌شود؛ اگر به دست فرمان انقباض دهد، منقبض می‌شود؛ و اگر به پا فرمان حرکت دهد، به حرکت درمی‌آید.

۲-۳. دیدگاه پیروان حکمت متعالیه

بسیاری از فیلسوفانی که پس از صدرالمتألهین ظهور کردند تقریباً همه ادعاهای مطرح‌شده در حکمت متعالیه را قبول کردند. با این حال، برخی از ایشان، هرچند دیدگاه حکمت متعالیه درباره سیلان هویت انسان در دنیا را پذیرفتند، برای حفظ ظواهر شریعت درباره عوالم قبل و بعد از نفس - یعنی عالم «ذر» و عالم آخرت - برخی از ادعاهای حکمت متعالیه را انکار، اصلاح یا تکمیل کردند.

از جمله این حکما، حکیم آقاعلی مدرس زنوزی و علامه مصباح یزدی هستند که در مسئله جسمانی بودن حدوث نفس، روحانی بودن معاد نفس، یا در هر دو مورد با صدرالمتألهین همراهی نکرده‌اند. آیت‌الله فیاضی افزون بر انکار آموزه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس»، ترکیب اتحادی نفس از دو بُعد مادی و مجرد را نیز نپذیرفته است.

با این حال، تقریباً همه فیلسوفان صدرایی ولایت تکوینی روح بر بدن را پذیرفته‌اند. امام خمینی علیه السلام تصرف تام عقل کلی در تمام مراتب غیب و شهود را از نوع تصرف نفس انسانی در اجزای بدن دانسته و بدین سان، به ولایت تکوینی روح بر بدن تصریح کرده است.

ایشان می‌نویسد: «ولایت [العقل الکلی] التصرف التام فی جمیع مراتب الغیب و الشهود، تصرف النفس الإنسانية فی أجزء بدنها» (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۷۲). یعنی: ولایت عقل کلی، تصرف تام در تمام مراتب غیب و شهود است، از نوع تصرفی که نفس انسانی در اجزای بدن خود می‌کند.

علامه طباطبائی نیز اختیار انسان در انجام افعال خود را عطا و موهبتی الهی در طول فاعلیت تکوینی خداوند بر عالم دانسته و با تفسیر این اختیار به نوعی ملکیت تکوینی، به صراحت ولایت تکوینی روح بر بدن را پذیرفته است. ایشان می‌نویسد:

له تعالی ملک مطلق بذاته، و لغيره من الفواعل التکوینیة ملک تکوینی بالنسبة إلی فعله حسب الإعطاء و الموهبة الإلهیة، و هو ملک فی طول ملکه تعالی، و هو المالك لما ملکها، و المهيمن علی ما علیه سلطها، و من جملة هذه الفواعل النوع الإنسانی بالنسبة إلی أفعاله، و خاصة ما نسمیها بالأفعال الإختیاریة، و الإختیار الذی یتعین به هذه الأفعال (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۵، ص ۳۲۵).

یعنی: خداوند متعال دارای مالکیت مطلق، ذاتی و قائم به ذات است؛ اما دیگر فاعل‌های تکوینی، به واسطه عطا و موهبت الهی، از نوعی مالکیت تکوینی نسبت به افعال خود برخوردارند. این مالکیت در طول مالکیت الهی قرار دارد؛ زیرا خداوند، مالک حقیقی آن چیزی است که به آنان عطا کرده و مسلط بر آن چیزی است که تحت سلطه ایشان قرار داده است.

ازجمله این فاعل‌ها، نوع انسانی است که نسبت به افعال خود - به‌ویژه آنچه «افعال اختیاری» نامیده می‌شود - دارای نوعی اختیار و سلطه است؛ اختیاری که افعال انسانی به‌واسطه آن متعین و محقق می‌شوند. علامه طهرانی نیز با بیان اینکه «ولایت تکوینی از امور ضروری و از لوازم حتمی سیر در راه معرفت، عرفان و شهود حضرت حق است» (طهرانی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۱۰۷)، به ولایت اکتسابی روح اشاره کرده است. علامه حسن‌زاده آملی نیز معتقد است: روح بر کائنات ولایت دارد؛ همان‌گونه که بر جوارح بدن ولایت دارد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۱، ص ۵۴). ایشان تصریح می‌کند: «این ولایت که اقتدار نفس بر تصرف در ماده کائنات است، ولایت تکوینی است، نه تشریعی» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۳، ص ۵۸۵۷). بنابراین، ایشان نه‌تنها ولایت روح بر بدن را ولایت تکوینی می‌داند، بلکه ولایت تکوینی انسان کامل بر عالم را نیز همان ولایت توسعه‌یافته روح بر بدن یا به‌منزله آن تلقی می‌کند. ایشان می‌نویسد:

[انسان کامل] دارای ولایت تکوینی است... و می‌تواند با اذن و مشیت الهی در کائنات تصرف کند، بلکه در موطن و وعاء خارج از بدن خود، انشا و ایجاد نماید، و موجودات خارجی به‌منزلت اعضای او و خود او به‌مثابه جان آنها گردد؛ زیرا نفس ناطقه انسانی جوهر مجرد قائم به ذاتش و خارج از بدن و محیط و مستولی بر آن است و تعلق تدبیری و تصرف در بدن دارد. بنابراین، چه تفاوت که بدن خود را در تدبیر و تصرف خود بدارد یا اعیان خارجی دیگر را؟ (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۶۸).

شهید مطهری نیز می‌نویسد: «قوای روحی یک نوع حکومت و تسلطی بر قوای بدنی دارند و نیروهای بدنی را در خدمت خودشان می‌گیرند» (مطهری، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۹۱).

ایشان افزون بر اینکه از تسلط قوای روحی بر قوای بدنی با تعبیر «ولایت» یاد می‌کند، به‌صراحت آن را از نوع ولایت تکوینی می‌شمارد و از آن به‌عنوان «اولین مرتبه ولایت تکوینی» که عام و فراگیر همه انسان‌هاست، یاد می‌کند (مطهری، بی‌تا، ج ۲۶، ص ۹۵؛ ج ۲۳، ص ۴۹۵).

آیت‌الله جوادی آملی نیز می‌فرماید: هر انسانی بر اعضا و جوارح سالم خود ولایت تکوینی دارد؛ اما اطاعت و فرمانبری بدن از روح، مشروط به سلامت اعضاست؛ یعنی سلامت بدن شرط قابلی برای اعمال ولایت روح است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۳).

آیت‌الله سبحانی نیز ولایت تکوینی روح بر بدن را از آثار عبودیت خداوند می‌شمارد (سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۴۸-۴۹). تعبیر ایشان درواقع به پذیرش ولایت تکوینی اکتسابی از راه شریعت اشاره دارد و منافاتی با وجود درجه نازل ولایت تکوینی موهبتی در همه انسان‌ها ندارد.

۴. ولایت تکوینی روح در آیات قرآن

در قرآن کریم، آیات فراوانی دلالت دارند بر اینکه انسان می‌تواند با ارتقای روحی و معنوی، به قدرتی فراتر از تصرفات

عادی در عالم دست یابد (سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۵۱-۸۰). تمام آیاتی که معجزات پیامبران ﷺ را بیان می کنند، در حقیقت نشان دهنده نوعی ولایت تکوینی برتر هستند؛ ولایتی که به مراتب فراتر از ولایت تکوینی عمومی انسان ها بر بدن خویش است؛ چنان که شهید مطهری تصریح می کند: «معجزه جز مظهری از ولایت تصرف و ولایت تکوینی نیست» (مطهری، بی تا، ج ۳، ص ۳۰۴).

بر این اساس، تمام آیاتی که به معجزات پیامبران و اولیای الهی اشاره دارند، می توانند به مثابه ادله ای عام بر وجود ولایت تکوینی روح تلقی شوند؛ از جمله:

- تولد حضرت مریم ﷺ و بشارت به مقام خاص ایشان (مریم: ۱۹؛ آل عمران: ۳۴ و ۴۵)؛
 - شفا دادن بیماران خاص و زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی ﷺ (آل عمران: ۴۹)؛
 - سلطه بی نظیر حضرت سلیمان ﷺ بر انسان، جن، حیوان و جمادات (نمل: ۳۶-۳۸)؛
 - سخن گفتن حضرت داود ﷺ با پرندگان و تسبیح گفتن کوه ها همراه ایشان (انبیاء: ۷۹).
- از سوی دیگر، برخی آیات نیز نشان می دهند که ولایت تکوینی خاص، منحصر به انبیا و اولیای الهی نیست، بلکه گاهی انسان هایی خارج از دایره نبوت نیز به صورت محدود از این قدرت برخوردار شده اند؛ از جمله:
- داستان ذوالقرنین و قدرت گسترده او در تدبیر امور (کهف: ۸۳-۹۷)؛
 - آصف بن برخیا و آوردن تخت بلقیس در لحظه ای کوتاه (نمل: ۴۰)؛
 - بلعم باعورا که به رغم برخورداری از آیات الهی، سقوط کرد (اعراف: ۱۷۶)؛
 - سامری و تصرف خاص او در ساخت گوساله (طه: ۹۶).
- این شواهد قرآنی، به صورت اجمالی دلالت دارند بر اینکه ولایت تکوینی روح، در طول اراده الهی و به اذن او، می تواند در انسان هایی غیر از انبیا نیز تحقق یابد، به ویژه اگر روح آنان در مسیر تربیت و تزکیه، به مراتبی از کمال برسد که امکان تصرف در عالمی فراتر از ابزارهای بدنی فراهم گردد.

۵. ولایت تکوینی روح در روایات

روایات متعددی در منابع شیعی، بر وجود قدرتی خارق العاده در برخی بندگان صالح خداوند دلالت دارند؛ قدرتی که زمینه تصرف در عالم تکوین را برای ایشان فراهم می سازد. این روایات، به ویژه درباره اهل بیت ﷺ از تواتر معنوی برخوردارند (خرسی بحرانی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۰). برای نمونه، از امام حسن مجتبی ﷺ نقل شده است: «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَبَدَ اللَّهَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ» (امام حسن عسکری ﷺ، ۱۴۰۹ق، ص ۳۲۷)؛ هر کس بنده خدا شود، خداوند همه چیز را تحت فرمان و بندگی او قرار می دهد.

در حدیث قدسی نیز آمده است: «عبدی! اطعنی حتی اجعلک مثلی...» (برسی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۰۴)؛ بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خودم قرار دهم... .

يَا بَنِي آدَمَ! اَنَا غَنِيٌّ لَا أَتَقَرُّ، اَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلَكَ غَنِيًّا لَا تَقْتَرُ. يَا بَنِي آدَمَ! اَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ، اَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ. يَا بَنِي آدَمَ! اَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، اَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۰، ص ۳۷۶):

یعنی: فرزند آدم! من غنی هستم و فقیر نمی‌شوم، از من اطاعت کن تا تو را بی‌نیاز قرار دهم که فقیر نشوی. من زنده‌ام و نمی‌میرم، آنچه را به تو امر می‌کنم اطاعت کن تا تو را زنده‌ای دائمی قرار دهم که هرگز نمیری. من به شیء می‌گویم «باش» پس می‌شود، از من اطاعت کن تا تو را آنچنان قرار دهم که به شیء بگویی «باش» پس موجود شود. این مضمون در دعای عدیله نیز تکرار شده است؛ آنجا که درباره حضرت حجت علیه السلام آمده است: «... الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الصَّالِحُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ... بِقَائِهِ بَقِيَّتِ الدُّنْيَا وَ يُمِئِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَ بُوْجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ...» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ص ۴۲۳؛ نیز ر.ک. برسی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۵۷).

در کتاب *الکافی*، کلینی در باب «ما أعطى الأئمة من اسم الله الأعظم»، روایاتی نقل می‌کند که بر برتری روح مطهر ائمه اطهار علیهم السلام نسبت به سایر ارواح، حتی انبیای عظام دلالت دارند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۳۰؛ خرسی بحرانی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۰-۱۵۰؛ خبار، ۱۳۹۲، ص ۲۷۹-۳۰۲). همچنین در *بصائر الدرجات*، بارها بر ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام تأکید شده است (صفار، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۶۴-۶۱).

اما در کنار این دسته از روایات، گروهی دیگر نیز وجود دارند که امکان دستیابی انسان‌های مؤمن به درجاتی از ولایت تکوینی را مطرح می‌کنند؛ از جمله روایت مشهور «قرب نوافل» که در کافی آمده است:

مَا تَقَرَّبَ إِلَى عَبْدٍ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أُحِبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أُجِيبَهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتَهُ. وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۵۲).

یعنی: هیچ بنده‌ای با عملی محبوب‌تر از انجام واجبات به من نزدیک نشده است، و به راستی که بنده با انجام مستحبات (نوافل) به من تقرب می‌جوید، تا جایی که او را دوست می‌دارم. پس هنگامی که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود، و چشم او می‌گردد که با آن می‌بیند، و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید، و دست او می‌گردد که با آن عمل می‌کند؛ اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم، و اگر از من درخواست کند، به او عطا می‌کنم. و در هیچ کاری که قصد انجام آن را دارم، مانند تردیدم در [قبض روح] مرگ مؤمن تردید ندارم؛ او مرگ را ناخوش می‌دارد و من ناخشنودی او را ناخوش می‌دارم.

این روایت حاکی از آن است که انسان با رعایت شروط بندگی، می‌تواند به مراتبی از تصرف تکوینی دست یابد. در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما ضعف بدن عما قويت عليه النية» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۴۰۰).

فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۳۷۰؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۳؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۳، ص ۱۴۶؛ بدن از انجام آنچه نیت بر آن قوی باشد، ناتوان نمی‌شود.

این روایت به ولایت روح بر بدن اشاره دارد؛ جایی که اراده و نیت روح، بدن را تحت تدبیر خود قرار می‌دهد. همچنین روایاتی درباره «تملک نفس» وجود دارند که با ولایت تکوینی روح بر نفس و بدن قابل تطبیق‌اند: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهَبَ وَ إِذَا أَشْتَهَى وَ إِذَا غَضِبَ وَ إِذَا رَضِيَ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۳۲۹)؛ هر کس هنگام میل و رغبت، هنگام ترس، هنگام شهوت، هنگام خشم و هنگام رضایت، بر نفس خود مسلط باشد خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می‌کند.

«وَ خَرَجَ (ص) یَوْمًا وَ قَوْمٌ یَذْخُونُ حَجْرًا، فَقَالَ: أَشَدُّكُمْ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ أَحْمَلُكُمْ مَنْ عَقَا بَعْدَ الْمَقْدَرَةِ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۵)؛ روزی پیامبر ﷺ بیرون رفتند و گروهی را دیدند که در حال گرداندن سنگی هستند (و مسابقه می‌دادند). (با دیدن این صحنه) فرمودند: «قوی‌ترین شما کسی است که هنگام خشم، بر خود مسلط باشد، و بردبارترین شما کسی است که پس از توانایی (بر انتقام)، عفو کند.

این روایات ضرورت تقویت ولایت روح و هدایت آن در مسیر بندگی خداوند را یادآور می‌شوند. درنهایت، می‌توان گفت: هرچند در آیات شریفه و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام، اصطلاح نوظهور «ولایت تکوینی» به کار نرفته، اما مفاد آن، به‌ویژه درباره ولایت خاص اولیای الهی - و در رأس آنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و اهل‌بیت ایشان علیهم‌السلام - به‌صورت متواتر و مکرر بیان شده است، به‌گونه‌ای که جای هیچ شک و شبهه‌ای در اصل این حقیقت باقی نمی‌گذارد. درعین‌حال، در روایات، به امکان دستیابی سایر انسان‌ها به این قدرت خارق‌العاده و نیز ولایت تکوینی مد نظر این نوشتار (یعنی ولایت تکوینی روح‌های همه انسان‌ها بر بدن‌هایشان) اشاره شده است، به‌گونه‌ای که می‌توان آن را حقیقتی قابل رشد، تربیت‌پذیر و وابسته به بندگی و تقرب به خداوند دانست.

با توجه به مجموع آیات و روایات، می‌توان روایات مربوط به ولایت تکوینی را در سه دسته جای داد: الف. روایات مربوط به ولایت تکوینی اهل‌بیت علیهم‌السلام که بر مقام شامخ ایشان در تصرف بر عوالم دلالت دارند. این دسته متواتر و غیر قابل‌خدشه‌اند.

ب. روایاتی که امکان دستیابی به قدرتهای خاص را برای انسان‌ها مطرح می‌کنند. این روایات نیز با ذکر شروط، مؤمنان را به عبودیت و تقوا ترغیب می‌نمایند.

ج. روایاتی که بر ولایت تکوینی همه روح‌ها دلالت دارند. این دسته نیازمند بررسی و واکاوی عمیق‌ترند؛ اما در مجموع، مفاد آنها با اصول توحیدی و تربیتی قابل جمع است.

هرچند اصطلاح «ولایت تکوینی» در منابع اولیه به‌صورت صریح به کار نرفته است، اما مفاد آن در آیات و روایات به‌ویژه درباره اولیای الهی، به‌گونه‌ای متواتر و مکرر آمده که جای هیچ تردیدی در اصل آن باقی نمی‌گذارد. همچنین امکان ارتقای انسان‌های مؤمن به مراتبی از این ولایت، در طول اراده الهی، امری قابل استنباط از متون دینی است.

نتیجه‌گیری

ولایت تکوینی روح مجرد بر بدن مادی را می‌توان از باورهای مشترک میان همه فلاسفه مسلمان دانست. این آموزه به صورت‌های گوناگون در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز منعکس شده است، به گونه‌ای که می‌توان برای آن ادعای تواتر معنوی کرد.

با این حال، ولایت تکوینی روح بر بدن، حقیقتی تشکیکی دارد؛ یعنی دارای مراتب شدت و ضعف است و با اعمال اختیاری انسان قابل افزایش یا کاهش است.

مرتب‌های نازل از این ولایت در همه انسان‌ها در دنیا وجود دارد و روح هر انسانی، با ولایت تکوینی که موهبتی از سوی خداوند و در طول مالکیت و ولایت مطلقه الهی است، بدن خود را برای تحقق منویات و اراده خویش به خدمت می‌گیرد.

بر اساس تصریح فلاسفه، ولایت تکوینی اولیای الهی بر اشیای عالم نیز از سنخ همین ولایت عمومی ارواح بر ابدان است؛ با این تفاوت که در اثر عبادت، تزکیه، و تقرب به حق سبحانه، این ولایت در آنان افزایش و توسعه یافته و به مراتب عالی‌تری از تصرف در عالم رسیده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

قرآن کریم.

- امام حسن عسکری علیه السلام (۱۴۰۹ق). تفسیر المنسوب الی الإمام الحسن العسکری علیه السلام. قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام.
- آشتیانی، سیدجلال الدین (۱۳۸۱). شرح بر زاد المسافر. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق). تحف العقول عن آل الرسول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن عربی، محیی الدین (۱۹۴۶م). فصوص الحکم. قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن عربی، محیی الدین (بی تا). الفتوحات المکیة. بیروت: دار الصادر.
- ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۳۹۹ق). معجم مقاییس اللغة. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- آملی، سیدحیدر (۱۳۵۲). المقدمات من کتاب نص النصوص. تهران: قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه پژوهش‌های علمی در ایران.
- بحرالعلوم، محمدتقی (۱۴۰۳ق). بلغة الفقیه. تهران: مکتبة الصادق.
- برسی، حافظ رجب (۱۴۲۲ق). مشارق انوار الیقین. تحقیق سیدعلی عاشور. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ترمذی، محمد بن علی (۱۴۲۲ق). ختم الأولیاء. بیروت: مهد الآداب الشرقیة.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). ولایت فقیه: ولایت فقهت و عدالت. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳). تحریر رساله الولایة. قم: اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسة آل البيت.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۸). ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۱). ولایت تکوینی. قم: قیام.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۱). هزار و یک کلمه. قم: بوستان کتاب.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۳). انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه. تهران: الف لام میم.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۹۲). سرح العیون فی شرح العیون. قم: بوستان کتاب.
- خباز، ضیاء (۱۳۹۲). الولایة التکوینیة بین القرآن و البرهان. قم: باقیات.
- خرسی بحرانی، محمد (۱۳۹۱). الأنوار المحمدیة فی الولایة التکوینیة. قم: السیدة الفاطمة المعصومة علیها السلام.
- دورانت، ویل (۱۳۹۰). تاریخ تمدن. ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران. تهران: علمی و فرهنگی.
- رضائی بیرجندی، علی (۱۳۸۹). سیمای ولایت در متون دینی و فرهنگ اسلامی. بیرجند: رزقی.
- روحانی، صادق (۱۴۱۲ق). فقه الصادق. قم: مدرسه امام صادق علیه السلام.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۵). ولایت تکوینی و تشریعی. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سعیدی، احمد (۱۳۹۵). حرکت جوهری نفس در حکمت متعالیه و کتاب و سنت. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- شعرانی، عبدالوهاب (۱۴۲۵ق). ردع الفقراء عن دعوی الولایة الکبری. قاهره: دار جوامع الکلم.
- صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۳۹۲). ولایت تکوینی و ولایت تشریعی. قم: دفتر تنظیم و نشر آثار آیت الله صافی گلپایگانی.
- صالح، محمدحسن (۱۳۹۷). ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه قرآن و روایات. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- صدرالمآلهین (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. بیروت: دار احیاء التراث.
- صدرالمآلهین (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- صدرالمآلهین (۱۳۷۵). مجموعه رسائل فلسفی. تهران: حکمت.

- صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶). الأُمالی. تهران: کتابچی.
- صفار، محمد بن حسن (۱۴۳۱ق). بصائر الدرجات. قم: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعه مدرّسین.
- طهرانی، سید محمد حسین (۱۴۱۸ق). امام شناسی. مشهد: علامه طباطبائی.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۲). درآمدی به نظام حکمت صدرائی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۹). علم النفس فلسفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۰۶ق). الوافی. اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). زاد المعاد (و مفتاح الجنان). تحقیق علاءالدین اعلمی. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۶ق). روضة المتقین. قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). سجاده های سلوک (ج ۲). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (بی تا). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
- موسوی خلخالی، سید صالح (۱۳۲۲). شرح مناقب محیی الدین بن عربی. تهران: کتابخانه خورشید.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۶). مصباح الهدی الی الخلافة و الولا یة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۱۴ق). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵ق). کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- وینیمون، فردریک دو (۱۳۹۳). بدن آگاهی. ترجمه مریم خدادادی. تهران: ققنوس.